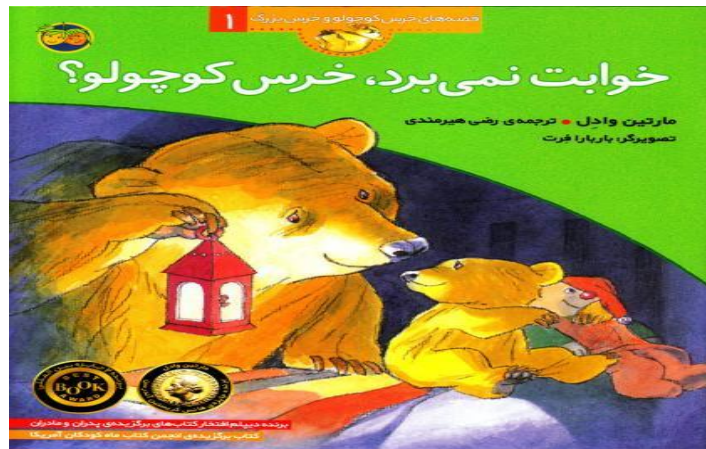


سلام بچه‌های خوب، سلام پدر و مادرهای مهربان، سلام آموزگاران پرتلاش، سلام مدیرهای عزیزی که همیشه به فکر بچه‌ها هستید.

ما در اینجا برای بچه‌های خوبمون ۵۲ کتاب معرفی کرده‌ایم تا دخترها و پسرهای گلمون با خواندن آنها هم سوادشون بیشتر بشه و هم از داستان‌ها و شعرهای زیبای مناسب سنشون لذت ببرند.

دوستان گلم می‌تونید هر هفته یک کتاب را بخوانید، درباره‌ی آن با هم صحبت کنید. کتاب‌هایی را که قبلاً خوانده‌اید به دوستانتان معرفی کنید و با خواندن داستان‌ها و شعرهای زیبا، کلی چیزهای خوب یاد بگیرید.

کتاب‌های خوب برای بچه‌های خوب



نام کتاب: خوابت نمی‌برد خرس کوچولو؟ / نویسنده: مارتین وادل / برگردان: رضی هیرمندی / ناشر: افق

«شب است. خرس کوچولو به رختخواب رفته است تا بخوابد و خرس بزرگ کتاب می‌خواند. اما خرس کوچولو خوابش نمی‌برد و مرتب خرس بزرگ را صدا می‌زند و از تاریکی شکایت دارد. خرس بزرگ برایش چراغ می‌آورد تا مشکل او را حل کند اما باز، خرس کوچولو او را صدا می‌زند.

بارها این اتفاق می‌افتد و هر بار خرس بزرگ با حوصله، کتاب مورد علاقه‌اش را بر زمین می‌گذارد و به خواسته‌ی خرس کوچولو توجه می‌کند. اما فقط مشکل تاریکی نیست که مانع خوابیدن خرس کوچولو می‌شود. بالاخره خرس بزرگ او را بغل می‌کند و توی تاریکی شب می‌رود تا ماه و ستارگان را به او نشان دهد، اما چیزی نمی‌گذرد که خرس کوچولو در آغوش گرم خرس بزرگ به خواب می‌رود.»

این کتاب اولین جلد از مجموعه‌ی پنج جلدی قصه‌های خرس کوچک و خرس بزرگ است. تصاویر جذاب کتاب به خوبی عواطف و احساسات شخصیت‌های حیوانی داستان را می‌نمایانند و با متنی ساده و روان، برای دانش‌آموزان جذاب و زیباست.



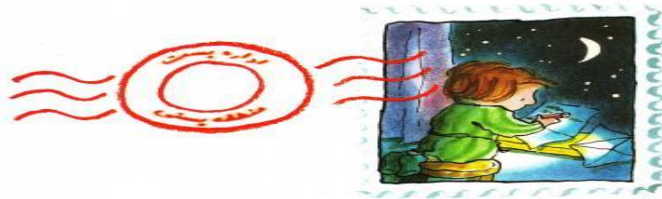
نام کتاب: مشق شبم را ننوشتم چون... / نویسنده: دیوید کالی / برگردان: رضی هیرمندی / ناشر: افق

مشق شب خود را ننوشته‌اید؟ چه بهانه‌ای می‌توانید بتراشید؟ نشستن یک هواپیمای پر از میمون در وسط حیاط خانه، حمله‌ی یک ربات دیوانه به خانه، قایم کردن مدادها و چند بهانه‌ی دیگر. آیا معلم این بهانه‌ها را قبول می‌کند؟

کتاب «مشق شبم را ننوشتم چون...» با زبانی طنز به مشکل همیشگی نوشتن مشق شب توسط کودکان می‌پردازد. کودکی که مشق شب خود را ننوخته سعی می‌کند با گفتن بهانه‌هایی که به تدریج عجیب‌تر و دور از ذهن‌تر می‌شوند، معلم خود را راضی کند. اما پس از تراشیدن کلی بهانه موفق نمی‌شود، چون معلم هم همین کتاب را خوانده است.

متن کتاب جمله‌های کوتاه و ساده دارد و تصاویر قوی و پرجزئیات کتاب آن را تکمیل کرده است.

درونمایه‌ی طنز و محتوای خلاقانه و گاهی دور از ذهن آن کتاب را برای کودکان و حتی بزرگترها جذاب کرده است.



برسد به دست معلم عزیزم

سایمن جیمز
ترجمه محبوبه نجف‌قانی

نام کتاب: **برسد به دست معلم عزیزم** / نویسنده: **سایمن جیمز** / برگردان: **محبوبه نجف‌قانی** / ناشر:
آفرینگان

«**برسد به دست معلم عزیزم**» داستان دختری به نام امیلی است که تصور می‌کند یک نهنگ آبی در حوض خانه‌شان زندگی می‌کند و برای معلم‌اش درباره‌ی آن می‌نویسد. داستان در واقع مجموعه‌ای از نامه‌های امیلی و معلم برای یکدیگر است.

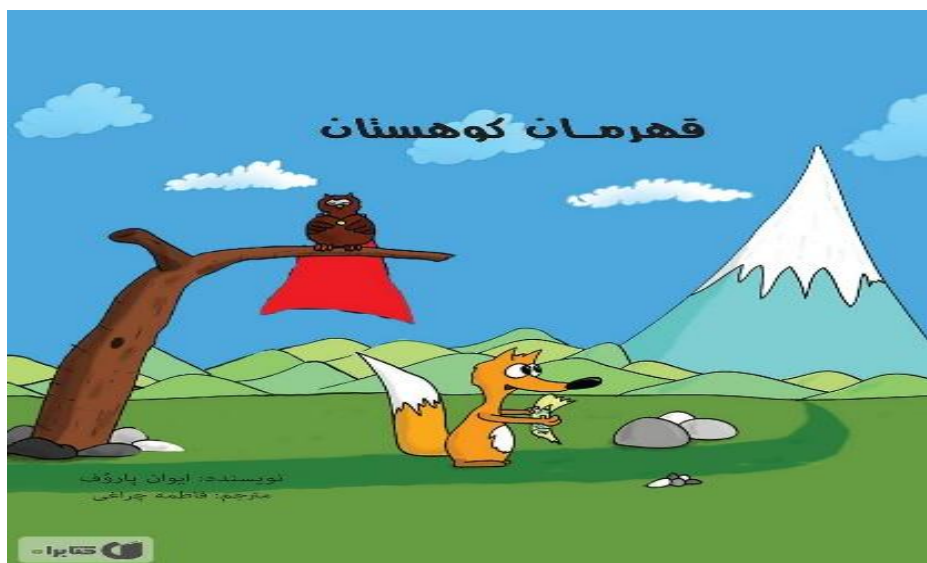
«**برسد به دست معلم عزیزم**» داستان دختر بچه‌ی کوچکی است که یک شب توی حوض حیاط خانه‌شان یک نهنگ پیدا می‌کند. بله یک نهنگ! یک نهنگ که جلوی چشم‌های امیلی شروع می‌کند به بالا پایین رفتن و شیرجه زدن. آن هم درست در حوض کوچک حیاطشان. در اولین صفحه‌های کتاب تصویر امیلی دیده می‌شود که پای پنجره نشسته و به نهنگش نگاه می‌کند و به سرش می‌زند تا این اتفاق شگفت‌انگیز را برای معلمش بنویسد:

«معلم عزیزم، من عاشق نهنگ‌ها هستم و به نظرم امروز توی حوض خانه‌مان یک نهنگ دیدم.

می‌شود لطفاً در مورد نهنگ‌ها اطلاعاتی برایم بفرستید. چون می‌ترسم نکنند بلایی سر نهنگ‌مان بیاید.»

با احترام

امیلی



نام کتاب: قهرمان کوهستان / نویسنده: ایوان پاروف / برگردان: فاطمه چراغی / ناشر: منتشران
اندیشه

کتاب «قهرمان کوهستان»، داستانی زیبا و آموزنده برای کودکان است. این کتاب به کودکان می‌آموزد که آماده شدن برای ایثار و فداکاری برترین مقامی است که کسی می‌تواند به آن برسد.

قهرمان کوهستان داستان روباه کوچکی است که دوست دارد برای تماشای مسابقه‌ی «قهرمان کوهستان» که در آن دلیرترین و قوی‌ترین حیوانات و انسان‌ها شرکت می‌کنند برود ولی به خاطر کمک به دیگران مادر کیکان (سوسک)، خرگوش و مورچه‌ها از مسابقه باز می‌ماند...

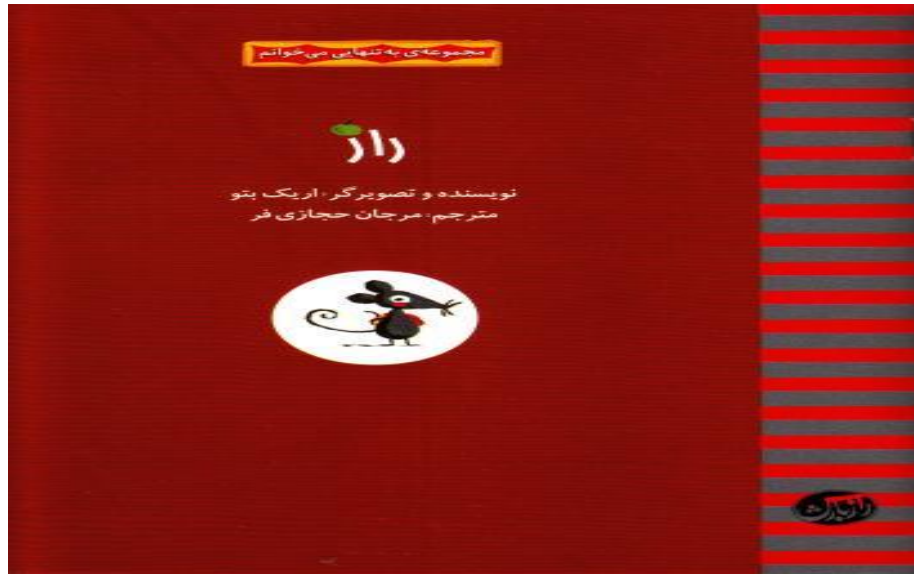
در بخشی از کتاب قهرمان کوهستان می‌خوانیم:

«بوبو سوسک را از رودخانه بیرون آورد و زیر آفتاب روی علفهای کنار رودخانه گذاشت تا خشک شود. سوسک به قدری ترسیده بود که دیگر رمقی نداشت، اما از اینکه نجات پیدا کرده بود بسیار خوشحال بود. بوبو هم خیلی خسته شده بود اما وقتی برای استراحت کردن نداشت. دُمش را که خیس و سنگین شده بود فشار داد تا آب آن گرفته شود و با عجله به طرف محل مسابقه راه افتاد.»



نام کتاب: هنریتا و تخم مرغ های طلایی / نویسنده : هانا یوهانسن / برگردان: مریم واعظی /
انتشارات: چرخ و فلک

«هنریتا» جوجه‌ی کوچکی است با آرزوهای بزرگ. او می‌خواهد آواز خواندن و شنا کردن را یاد بگیرد. مهم‌تر از همه، اینکه می‌خواهد تخم طلا بگذارد. شاید مرغ‌های دیگر به آرزوهای او بخندند؛ اما هنریتا همچنان کار می‌کند، تمرین می‌کند و برای آینده‌ای روشن تلاش می‌کند. او می‌داند که امکانات زندگی خیلی بیشتر از آن چیزی است که در مرغدانی هست. هنریتا در رسیدن به هدف‌هایش از اندکی به هم‌ریختگی در مرغدانی اگر به مفهوم زدن گل طلایی باشد نمی‌هراسد.



نام کتاب: راز / نویسنده: اریک بتو / برگردان: مرجان حجازی فر / ناشر: راز بارش

«روزی موش کوچولو یک چیز گرد سرخ و قشنگ پیدا می‌کند و تصمیم می‌گیرد آن را «راز» خود کند. آن چیز کوچولو و سرخ و قشنگ را زیر خاک پنهان می‌کند. پرنده، سنجاب و لاک‌پشت از او می‌پرسند زیر خاک چه چیزی پنهان کرده است؟ او تنها پاسخ می‌دهد که هرگز رازش را به کسی نخواهد گفت، تا اینکه یک روز بدون اینکه بفهمد چرا و چطور، می‌بیند دوربرش را «راز» گرفته است، آن هم نه یکی، نه دو تا، خیلی...»

این کتاب از مجموعه «به تنهایی می‌خوانم» است که برای کودکانی که یادگیری خواندن را تازه آغاز کرده‌اند فراهم شده است.

این کتاب شوخی کوچک و ساده‌ای است که در قالب تصاویر و جملاتی بسیار کوتاه چاپ شده است. اما فکر نکنید شوخی ساده‌ای است که می‌توانید به آن بخندید و فراموشش کنید؛ نه! این کتاب، با تصویرگری لطیف و بازی کودکانه‌اش، در قصه‌ای که بسیار کوتاه است، کاری می‌کند که در یاد شما بماند. کتاب طوری نوشته و تصویرگری شده است که با هر بار خواندن، می‌توانید از زاویه‌ای دیگر به آن نگاه کنید؛ مثل یک معمای ساده که هنرمندان طراحی شده است، درست مثل نام کتاب، حالتی راز گونه دارد. متوجه نمی‌شوید که دقیقاً از چه چیزی لذت برده‌اید، اما حس می‌کنید که از دنبال کردن این تصاویر ساده، با رنگ‌های بی‌ادعا و غافلگیری پایان کتاب خوش‌تان آمده است.



نام کتاب: چطور از شر گرگ خلاص شویم؟ / نویسنده: کلمنت چاپرت / برگردان: سپهر رجایی /
ناشر: شهرتاش

داستان «چطور از شر گرگ خلاص شویم؟»، سرشار از استدلال و حل مسئله است. روزی، روزگاری، گوسفندانی بودند که همواره با ترس و وحشت زندگی می‌کردند. وحشت آن‌ها، از گرگ بدجنسی بود که هر بار یکی از گوسفندان را می‌درید.

«روزی، گوسفندان نگران و مضطرب، گرد هم می‌آیند، تا راه‌حلی برای رهایی از دست گرگ بیابند. شعار اصلی آن‌ها اتحاد و اقتدار است. هر یک از گوسفندان گله، ایده‌ای دارد، گاه ساده و گاه پیچیده. هر ایده‌ای نیاز به تلاش و پشتکاری جدی دارد و البته که دشواری‌هایی به همراه دارد. راحت‌طلبی، تن‌پروری و بهانه‌تراشی‌های گله سبب می‌شود هیچ ایده‌ای اجرا نشود و داستان گرگ و دریدن گله همچنان ادامه خواهد داشت.»



نام کتاب: دنیا بدون درخت / نویسنده: محمد گودرزی دهریزی / ناشر: شرکت انتشارات علمی
فرهنگی

در این داستان می‌خوانیم: «گنجشک‌ها آمدند و روی شاخه‌های درخت نشستند تا آواز بخوانند. درخت شاخه‌هایش را تکان داد و گفت شاخه‌های من جای آواز خواندن گنجشک‌ها نیست. گنجشک‌ها از روی شاخه‌های درخت پر زدند. چشمه از زیر درخت آن‌ها را صدا زد که بیایند و کنار او آواز بخوانند. گنجشک‌ها شاد شدند، آمدند کنار چشمه و جیک‌جیک کردند. وقتی آوازشان تمام شد، از چشمه تشکر کردند و رفتند.»



نام کتاب: **قصه‌های من و بابام / قصه و تصویر: اریش اُزر / بازپرداخت: ایرج جهانشاهی / ناشر: فاطمی**

«قصه‌های من و بابام» داستان تصویری، شیرین و طنزآلودی است از ماجراهای بابایی چاق، کچل و مهربان با یک سبیل پرپشت و پسر بچه‌ی شیطان‌ش. این کتاب در سه جلد با نام‌های «بابای خوب من»، «شوخی‌ها و مهربانی‌ها» و «لبخند ماه» منتشر شده است؛ کتابی کودکانه با تصویرهای جالب و داستانی روان که همیشه چاشنی طنز هم همراهش دارد. بابای سیبیلو و پسر بچه‌ی بامزه‌اش از چهره‌های محبوب بچه‌های ایرانی هستند.

ماجراهای پدر و پسر ساده و صمیمی و پر احساس که با مهر و شادی کنار هم زندگی می‌کنند. با سختی‌ها دست و پنجه نرم می‌کنند و بر آنها غلبه می‌کنند، گاهی دچار اشتباه می‌شوند ولی تحت تاثیر رفتارهای ناپسند قرار نمی‌گیرند. پدر بودن پدر باعث فاصله‌ی او از پسر نمی‌شود. پسر هم فقط یک کودک وابسته نیست و گاه پدر از او می‌آموزد. آن‌ها کاملاً در سادگی و آرامش هستند. ثروت و تنگدستی در رفتار انسانی آن‌ها اثری ندارد. نگاه هنرمندانه‌ی اریش در شاهکار ماجراهای پدر و پسر به قدری سرشار از زیبایی و مهارت است که خواندن و تماشای تصاویر آن می‌تواند یکی از بهترین تجربیات کودکی و حتی بزرگسالی باشد.



نام کتاب: گروفالو / نویسنده: جولیا دونالدسون / برگردان: آتوسا صالحی / ناشر: کانون پرورش
فکری کودکان و نوجوانان

کتاب «گروفالو»، داستان موش کوچولویی است که در جنگل به ترتیب با روباه، جغد و مار روبه‌رو می‌شود و برای ترساندن آن‌ها ادعا می‌کند با موجودی به نام «گروفالو» قرار ملاقات دارد و وقتی از ظاهر ترسناک و غذاهای مورد علاقه گروفالو صحبت می‌کند، هر سه فرار می‌کنند. اما موجود بعدی که موش با او روبه‌رو می‌شود یک گروفالوست و غذای مورد علاقه‌اش هم موش است! حالا موش کوچولو باید چه کار کند؟ موش کوچولوی زیرک با سر هم کردن قصه‌ای دیگر گروفالو را هم فراری می‌دهد و صبح و سالم به خانه برمی‌گردد.



نام کتاب: سگی که قارقار می کرد / نویسنده: فریبا کلهر / ناشر: کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان

«آقا سگه به مرض عجیبی دچار شده بود. دیگه نمی توانست درست واق واق کند. گاهی می گفت: واق، میوو، واق. گاهی می گفت: واق، قار، واق و صداهای دیگر. وقتی پیش دکتر رفت دکتر از دست او خیلی عصبانی شد، چون فهمید که سگ بدجنس شکمو گربه و کلاغ و... را خورده است. او گربه و کلاغ و... را از گلوی سگ ناقلا بیرون کشید ولی ناگهان سگ بدجنس به او حمله کرد و...»



نام کتاب: قصه‌های کوتی کوتی / نویسنده: فرهاد حسن زاده / ناشر: کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان

کوتی کوتی، بچه‌هزارپایی شیرین و دوست‌داشتنی است. چون هزارپاست، هزارتا مشکل دارد و گاهی وقت‌ها که نمی‌تواند مشککش را حل کند لیوان لیوان اشک می‌ریزد. کوتی کوتی فوتبال که بازی می‌کند پای همه را قلم می‌کند. حمام که می‌رود سنگ‌پا کشیدن پاهایش یک روز طول می‌کشد و هیچ کس حاضر نیست با او اتل متل توتوله بازی کند...



نام کتاب: درخت خانه ما / شاعر: محمود پور وهاب / ناشر: کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان

«درخت خانه ما» مجموعه‌ی اشعار کودکانه است. شعرهای این کتاب داستانی هستند و زندگی یک درخت را روایت می‌کنند که با شروع پاییز، موهایش یا همان برگ‌هایش می‌ریزد.

«درخت خانه‌ی ما / دوباره مو در آورد / نسیمی موی او را / نوازش کرد و بو کرد / و یک گنجشک کوچک / پرید، آمد به سویش / تی تیک تیک و تی تیک تیک / کمی نوک زد به رویش...»



نام کتاب: قورباغه چاه‌نشین / نویسنده: آلوین ترسلت / برگردان: فریدون رحیمی / ناشر: کانون
پرورش فکری کودکان و نوجوانان

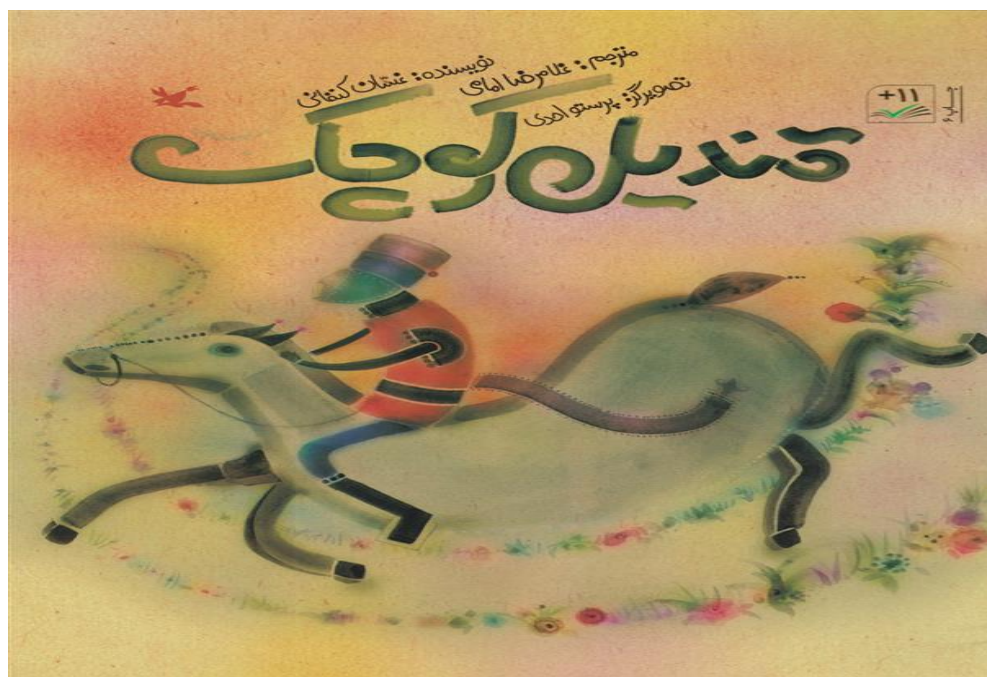
«در گذشته، قورباغه‌ای بود که در چاهی زندگی می‌کرد و زندگی خوب و راحتی هم داشت. او که همیشه در همین چاه زندگی کرده بود فکر می‌کرد که این چاه، همه‌ی دنیاست! یک روز، آب چاه به کلی خشکید و او مجبور شد به سوی انتهای جهان، دهانه‌ی چاه، بالا برود و...»

هر کسی که در چاه زندگی گرفتار است به نادانی، خود را خوشبخت می‌پندارد. این داستان عمیق و زیبا، به همراه تصاویر شاد و جذاب، به سادگی پوچی این پندارها را آشکار می‌سازد.



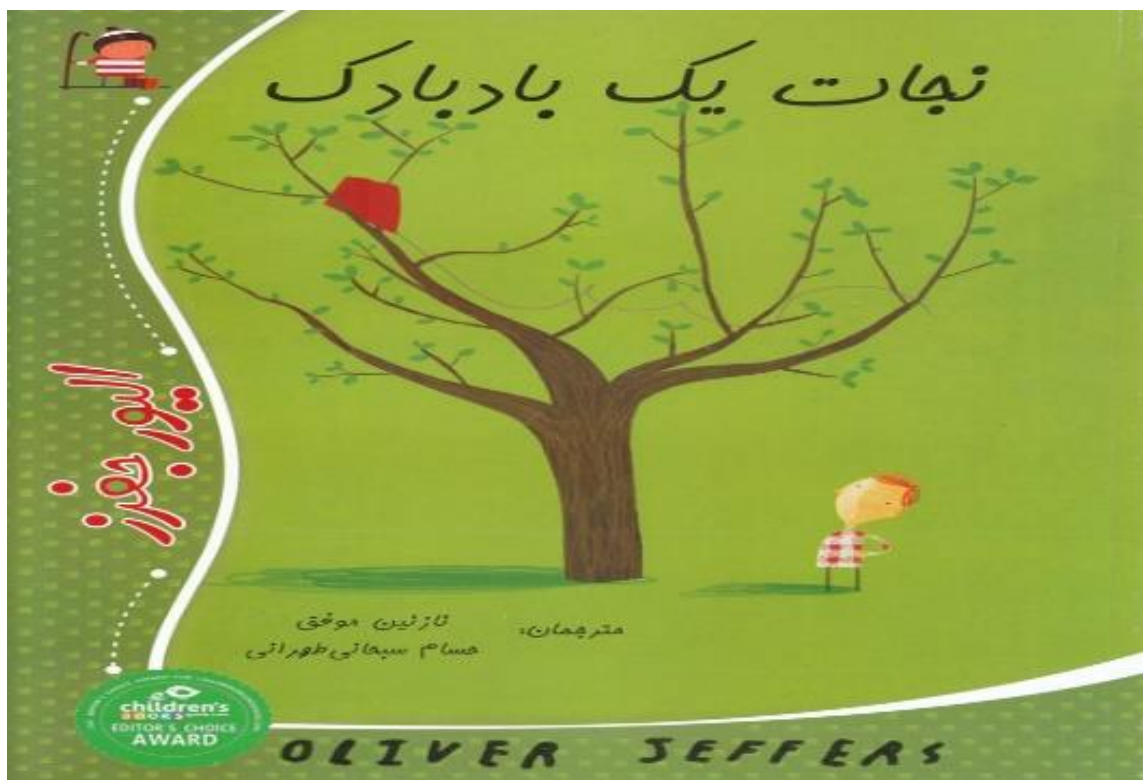
نام کتاب: آقا رنگی و گربه ناقله / نویسنده: فرهاد حسن زاده / ناشر: کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان

«مردی به نام «آقا رنگی» نقاش بود، او نقاشی می کشید و با صدای قشنگش آواز می خواند. آقا رنگی سه دوست داشت که سه موش کوچولو بودند. آن‌ها در یک کارگاه نقاشی به خوبی و خوشی زندگی می کردند. آقا رنگی از نان و پنیر و پسته و بادام خود به آن‌ها می داد. آقا رنگی، روزی خواب گربه‌ای را دید و روز بعد روی بوم نقاشی گربه را کشید. موش‌ها نگران شده بودند. نقاشی گربه که کامل تر شد، گربه عطسه‌ای کرد و از نقاشی بیرون پرید و قصد داشت دنبال موش‌ها بدود و آن‌ها را بخورد...» گربه‌ی نقاشی «آقا رنگی» برای موش‌ها در دسرهایی درست کرد که در این کتاب می خوانیم.



نام کتاب: قندیل کوچک / نویسنده: غسان کنفانی / برگردان: غلامرضا امامی / ناشر: کانون
پرورش فکری کودکان و نوجوانان

پادشاهی به دخترش وصیت کرد که برای پادشاه شدن باید خورشید را به داخل قصر بیاورد وگرنه باید تمام عمرش را در صندوق چوبی در بسته بگذراند. دختر، هر روز به بالای کوه رفته و برای به دست آوردن خورشید تقلا می کرد، اما تلاش او بی نتیجه می ماند. تا اینکه روزی دختر در پی برخورد با پیرمردی قندیل به دست و حوادث بعدی آن به مفهوم واقعی وصیت و خواسته‌ی پدر پی برد که سعی داشت یکپارچگی و اتحاد را به دخترش بفهماند.



نام کتاب: نجات یک بادبادک / نویسنده: الیور جفرز / برگردان: حسام سبحانی طهرانی و نازنین موفق / ناشر: مبتکران

قصه از جایی شروع شد که بادبادک فلوید، لای شاخ و برگ درختی گیر کرد. او برای پایین آوردن بادبادکش، اول لنگه کفش نازنینش را به سمت بادبادک پرتاب کرد، اما آن هم لای شاخ و برگ درخت گیر کرد و مجبور شد برای پایین آوردنش، آن یکی لنگه کفشش را هم پرتاب کند ولی آن هم گیر کرد. برای پایین آوردن کفش‌هایش، گربه‌اش را پرتاب کرد که آن هم بالای درخت گیر کرد و برای پایین آوردن گربه‌اش نردبان را پرتاب کرد و...



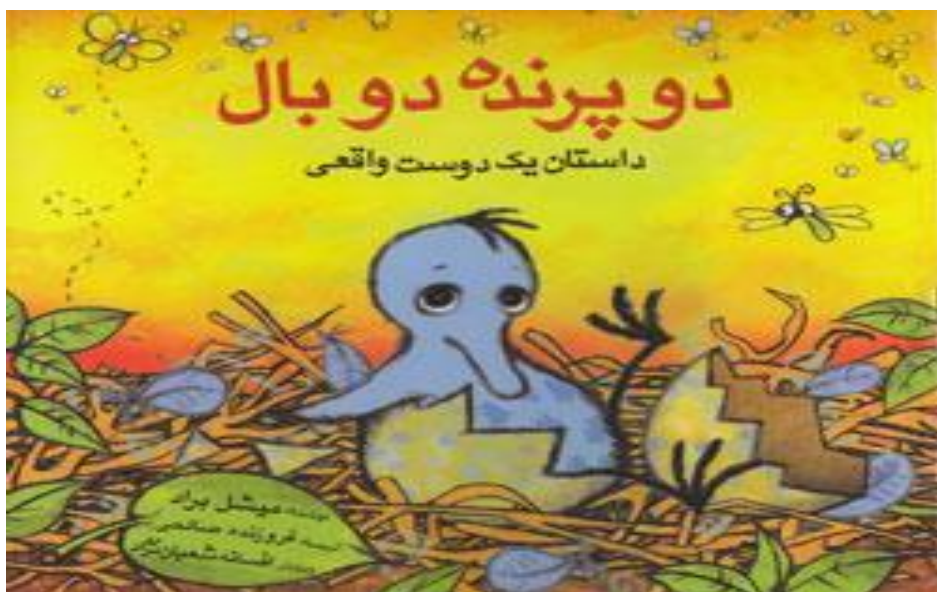
نام کتاب: دندان لق خرگوش کوچولو / نویسنده : لوسی بت / برگردان: ریحانه حرم پناهی /
ناشر: منادی تربیت

قصه‌ی این کتاب درباره‌ی خرگوش کوچولویی است که دندانش لق می‌شود و می‌افتد. او نمی‌داند با دندان افتاده‌اش چه کند تا اینکه مادرش به او می‌گوید: «آن را زیر بالشش بگذارد تا پری، دندان او را بردارد و به جای آن هدیه‌ای برایش بگذارد...»



نام کتاب: ای کاش به جای یک نفر ده نفر بودم / نویسنده: پیتر رینولدز / برگردان: مینا
اسماعیلی / ناشر: نسل نواندیش

«لئو پسر بچه‌ای فعال و پر کار است. او با آنکه همیشه مشغول کار است، کارهای انجام نشده زیادی دارد و وقت کم می‌آورد. روزی کارهایش را روی کاغذ می‌نویسد، فهرستی طولانی به دست آمد. لئو آرزو می‌کند که به جای یک نفر، دو نفر بود تا می‌توانست کارها را تندتر انجام دهد. پس از آن او از نفر سوم و چهارم و... و نفر نهم کمک می‌خواهد. ولی هر چه قدر تعداد بیشتر می‌شود کارها هم بیشتر می‌شود. لئو لحظه‌ای فکر می‌کند تا کارها را مرور کند. او که خیلی خسته است، آهسته به گوشه‌ای می‌رود و استراحت می‌کند، کاری که جزو فهرست کارها نبود. پس از آن، لئو به این نتیجه می‌رسد که بهتر است کار کمتر با کیفیت بهتر انجام دهد تا وقتی هم برای خیال‌بافی و استراحت داشته باشد.»



نام کتاب: دو پرنده، دو بال / نویسنده: میشل براد / برگردان: فروزنده صالحی / نشر: نگارینه

«تک‌بال زمانی که از تخم بیرون آمد خبر نداشت که با پرنده‌های دیگر فرق می‌کند. او فقط با یک بال به دنیا آمده بود و با وجود آن که برادرانش به او می‌خندیدند و او را اذیت می‌کردند و حتی به او خوراکی نمی‌دادند، اما او نمی‌خواست باور کند که مانند آن‌ها نیست و نمی‌تواند پرواز کند.

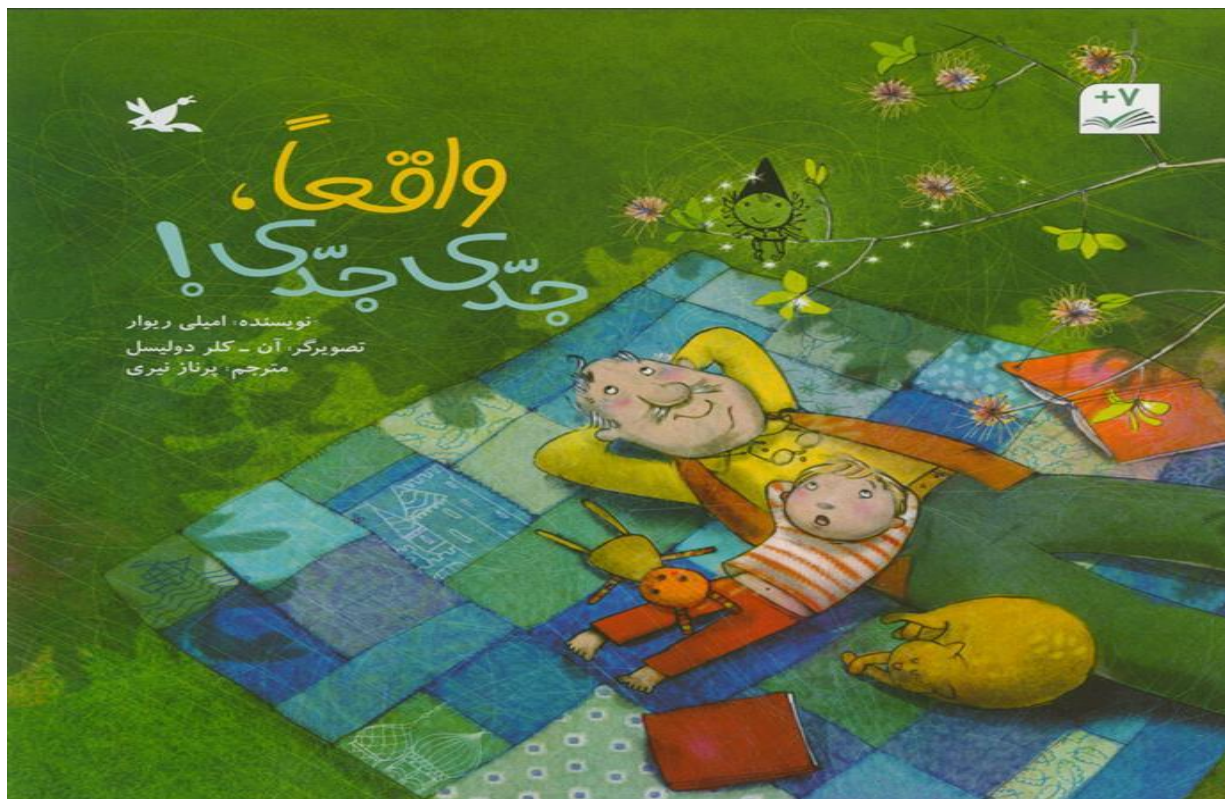
او تلاش کرد برای خودش یک بال بسازد، اما نتوانست! او بهتر دید به جای پرواز راه برود. پس او راه رفت، راه رفت، راه رفت تا از جنگل بیرون آمد و به شهر رسید. به دنبال جایی برای خوابیدن بود که با منقار زرد که در یک جعبه‌ی مقوایی نازک زندگی می‌کرد، روبه‌رو شد. عجیب بود! او هم یک بال داشت و همین سبب خنده فراوان هر دو آن‌ها شد. آن دو با هم به جنگل برگشتند و برای خودش لانه ساختند و زندگی خوبی در کنار هم شروع کردند و با تمرین‌های زیادی که کردند با هم پرواز کردن را یاد گرفتند.»

دو پرنده، دو بال، داستانی امیدبخش است با پایانی شاد و به بزرگ و کوچک یادآوری می‌کند که هرگز در مقابل آرزوهایشان کوتاه نیایند. می‌توان گام‌هایی به جلو برداشت و جهان را کشف کرد و به نتایجی دست یافت که باور نکردنی است.



نام کتاب: اگر صبر کنی / نویسنده: سوزی شیک / برگردان: صبا امیرسلیمانی / ناشر: راز
باش

پسرک مو طلایی داستانی «اگر صبر کنی...» هر روز از خانه‌شان راه می‌افتد و می‌رود و می‌رود و می‌رود تا به درخت کوچک دوست‌داشتنی‌اش برسد. بعد هم می‌نشیند و یک دل سیر تماشایش می‌کند. تا اینکه... وای... روی برگ‌های سبز درخت زیبا، گلی سرخ و زیبا روییده است. پسرک که آن گل را خیلی خیلی دوست دارد جلو می‌رود تا آن را بچیند؛ اما درخت به او می‌گوید: «اگر صبر کنی... و گلت را نچینی، اتفاقات خیلی خوبی می‌افتد.» به نظر شما، پسرک مو طلایی داستان می‌تواند صبر کند؟



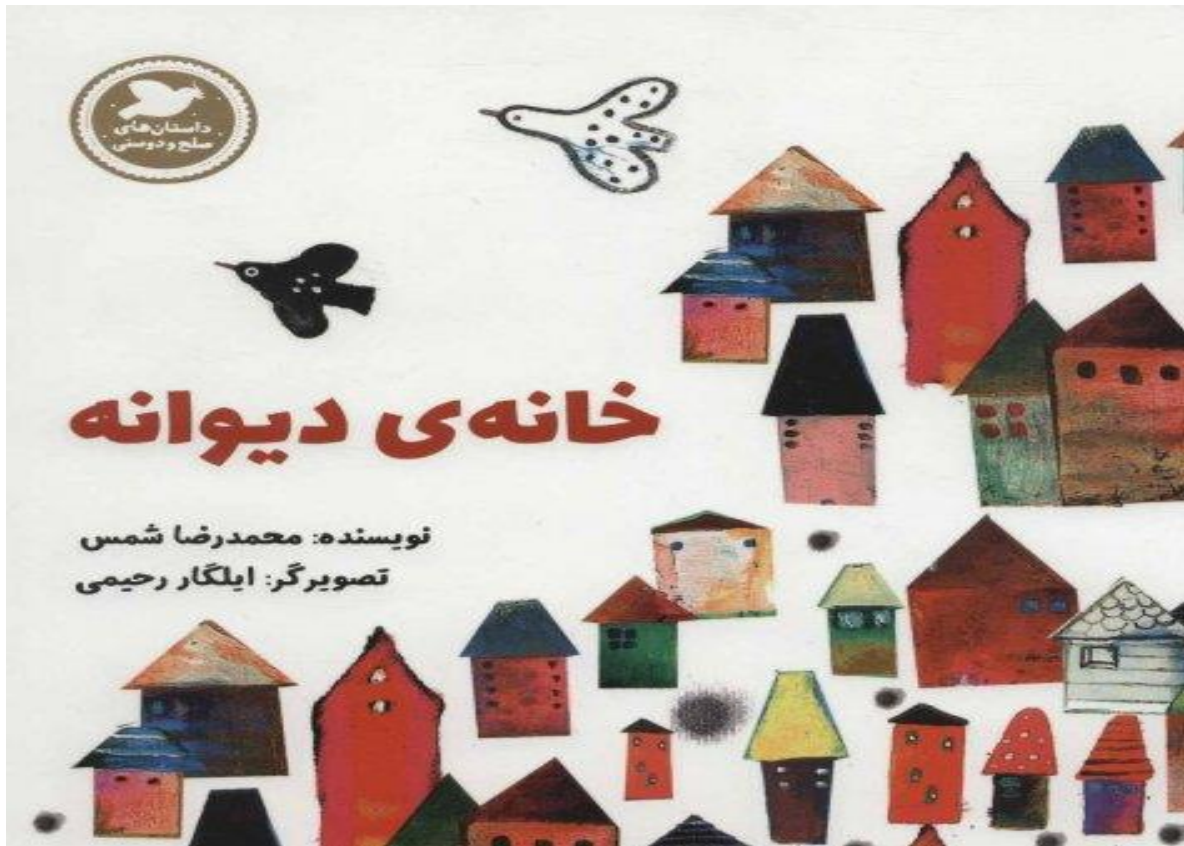
نام کتاب: واقعاً، جدی جدی! / نویسنده: امیلی ریوار / برگردان: پرناز نیری / ناشر: کانون
پرورش فکری کودکان و نوجوانان

داستان کتاب «واقعاً، جدی جدی» درباره‌ی بابابزرگی است که همیشه برای نوه‌اش، شارلی، قصه‌های شاد و بامزه می‌گفت و سرگرمش می‌کرد. اما حالا یک بیماری وحشتناک سراغش آمده و هیچ‌کدام از قصه‌هایش یادش نمی‌آید. دیگر حتی لبخند هم نمی‌زند.
شارلی فکر می‌کند حالا نوبت اوست که حتی برای یک لحظه هم شده، بابابزرگش را شاد کند و لبخند روی لب‌هایش بیاورد. یعنی می‌تواند؟



نام کتاب: تیک تیک / نویسنده: یگانه مرادی لاکه / ناشر: علمی فرهنگی

«موش کوچیکه، توی راه آب، یک چنگال بزرگ دید. آن را برداشت. سگ پرسید:
«می‌خوای با اون چه کار کنی؟» به نظرشما یک موش کوچک با یک چنگال بزرگ
چه کاری می‌تواند بکند؟ من که می‌گویم خیلی کارها. مثلاً چی؟...»

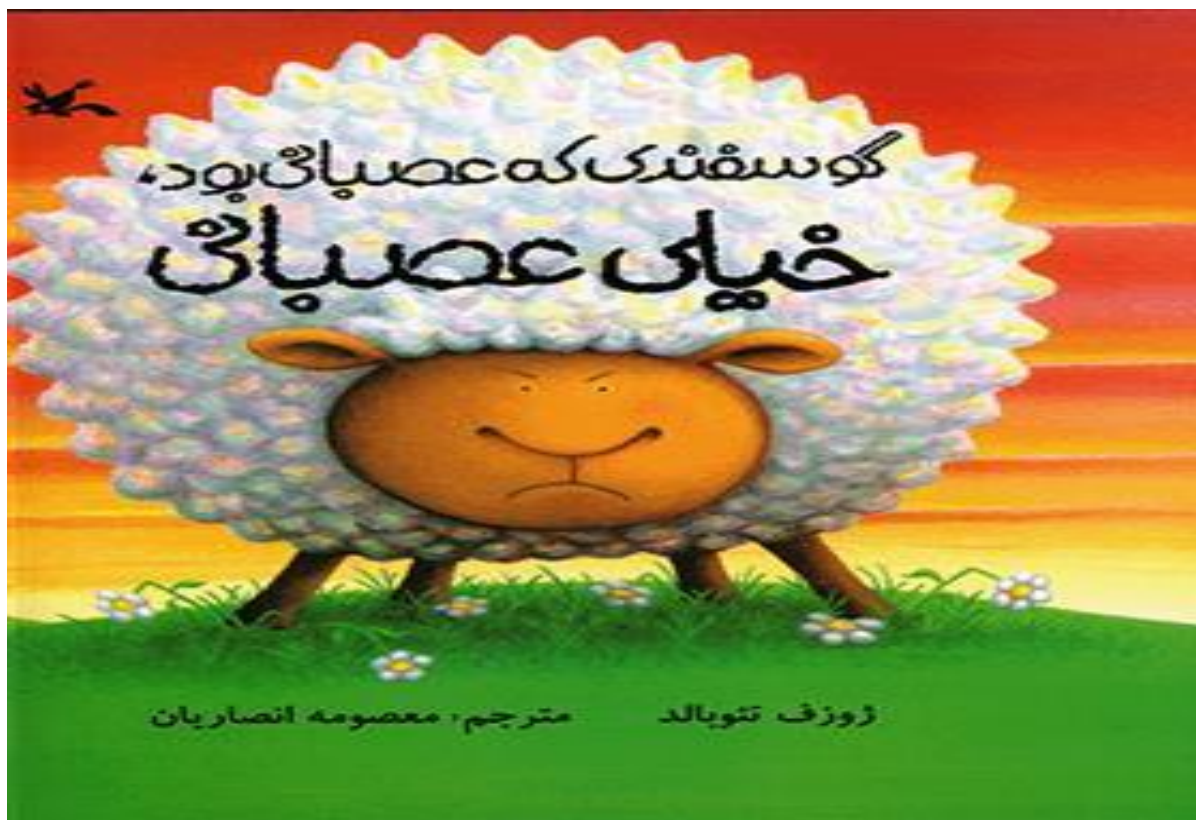


نویسنده: محمدرضا شمس
تصویرگر: ایلگار رحیمی

نام کتاب: خانه‌ی دیوانه / نویسنده: محمدرضا شمس / ناشر: علمی فرهنگی

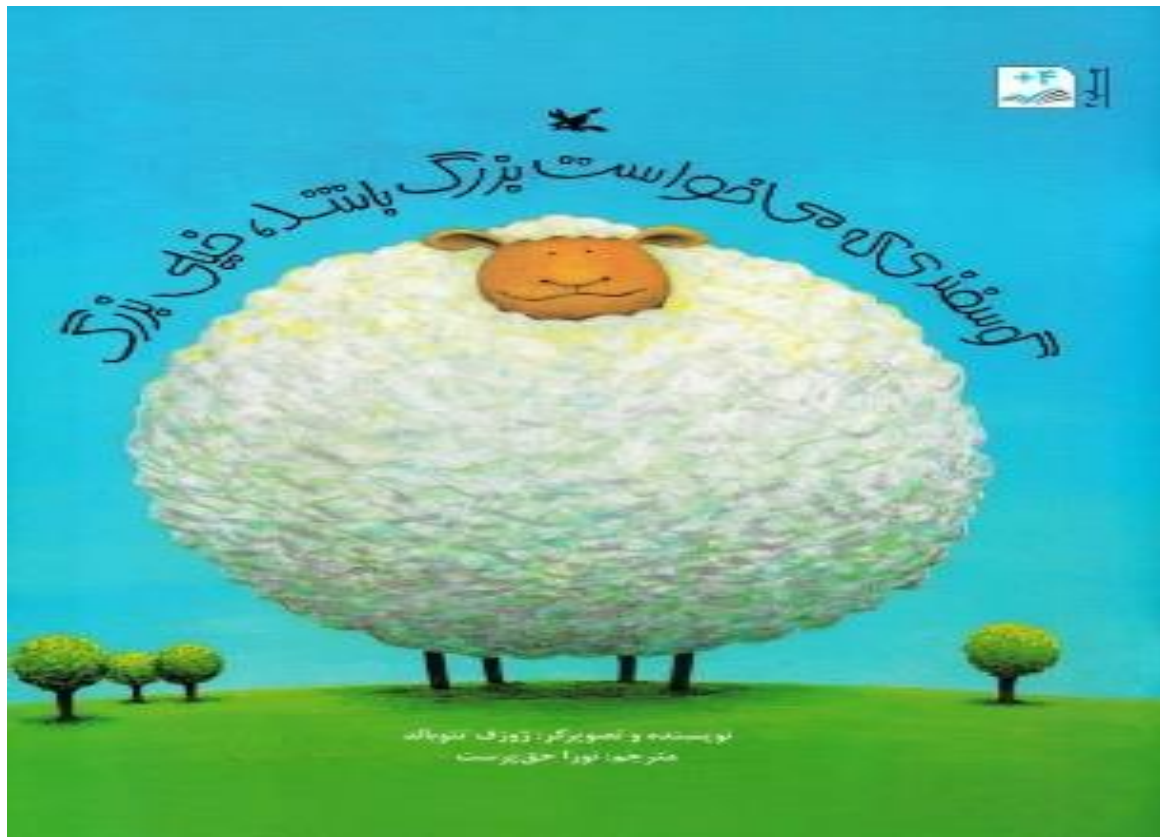
«یک خانه بود یک آجرش کم بود، دیوانه بود. هرکس می‌آمد طرفش دنبالش می‌کرد. با دود کشش می‌زد تو سرش. با ناودانش خیسش می‌کرد. یک روز مرغی که خانه نداشت آمد سراغش و گفت: من که قُد و قُد می‌کنم برات، تخم بزرگ می‌کنم برات، خونه‌ام می‌شی؟...»

فکر می‌کنید خانه چه کار می‌کند؟



نام کتاب: گوسفندی که عصبانی بود، خیلی عصبانی / نویسنده: ژوزف تئوبالد / برگردان:
معصومه انصاریان / ناشر: کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان

«برفی عصبانی بود و هی عصبانی تر می شد. او از عصبانیت شاخ درآورد.
دندان هایش از دهانش بیرون زد. پاهایش گنده شد و یک دم عجیب و غریب هم
درآورد. گل ها را لگد کرد، اردک ها را ترساند، به لانه ی مرغ ها شاخ زد و دم گاو را
گاز گرفت و ناگهان...»



نام کتاب: گوسفندی که می خواست بزرگ باشد، خیلی بزرگ / نویسنده: ژوزف تئوبالد /
برگردان: نورا حق پرست / ناشر: کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان

«گوسفندی که می خواست بزرگ باشد، خیلی بزرگ» داستان طمع و زیاده خواهی است.

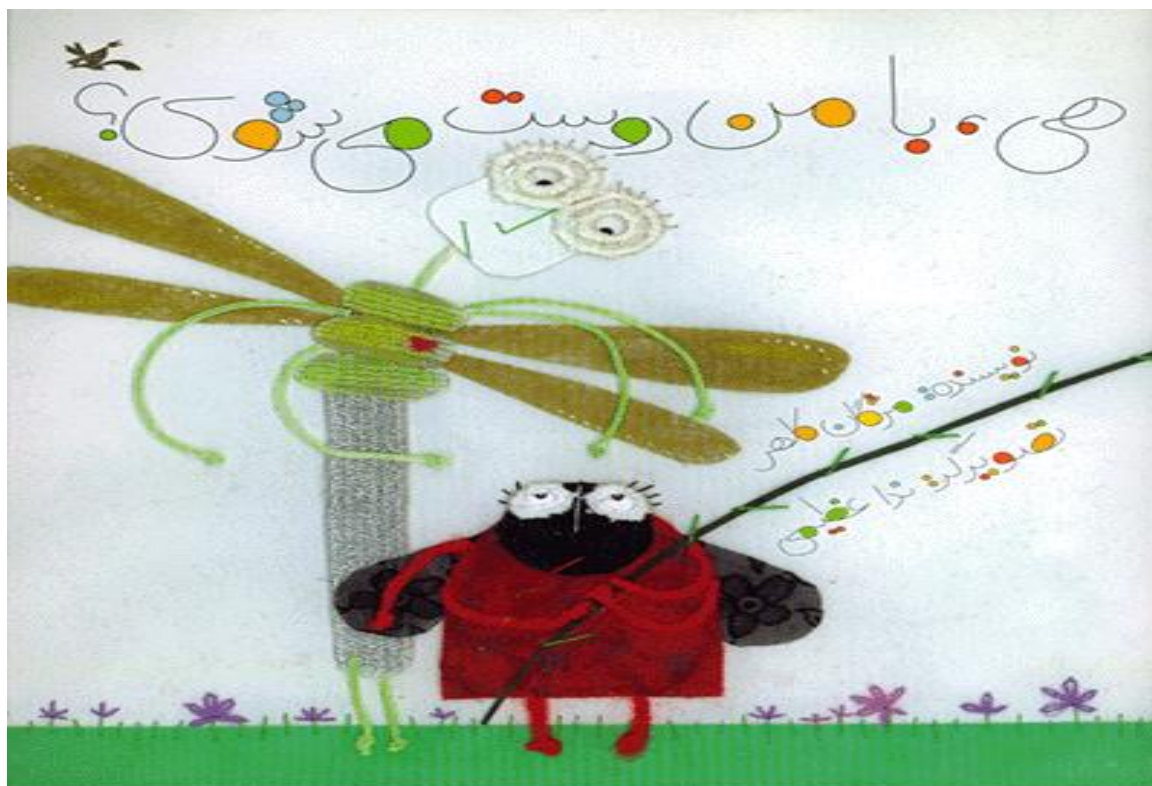
گوسفند عجول داستان، برفی نام دارد. او، بی صبرانه منتظر است تا هر چه زودتر بزرگ شود. برای همین، تصمیم می گیرد که علف بیشتری بخورد. برفی، هر روز بزرگ و بزرگ تر می شود، آن قدر رشد می کند که دیگر علفها برایش کافی نیستند. سرانجام، برفی تمام دنیا را می بلعد و تنها می شود، تنها و غمگین. اما، یک عطسه بلند، همه چیز را برای برفی غمگین داستان ما تغییر می دهد...



نام کتاب: نگرانی‌های قلمبه‌ای / نویسنده: سم زوپاردی / برگردان: نلی محبوب / ناشر: شورا

«جک بعد از صبحانه دور حیاط دوید و سعی کرد تا نگرانی‌اش را فراموش کند. اما هروقت می‌ایستاد، درست همان موقع سر و کله‌ی نگرانی هم پیدا می‌شد.»

قصه‌ی نگرانی‌های قلمبه، تأمل برانگیز و آموزنده برای مقابله با ترس و نگرانی‌های بیهوده است. ماجرای پسر بچه‌ای به نام جک که می‌خواهد در کنسرت، ترومپت بزند اما با هجوم ناگهانی نگرانی، از اینکه نتواند کارش را به خوبی انجام دهد، می‌ترسد. جک با کمک مادرش چگونگی غلبه بر ترس و نگرانی را می‌آموزد.



نام کتاب: هی با من دوست می شوی؟ / نویسنده: مژگان کلهر / ناشر: کانون پرورش فکری
 کودکان و نوجوانان

آدم اول باید چشم‌هایش را خوب باز کند و بعد از آن دوست خودش را انتخاب کند. اگر این کار را نکند، ممکن است مثل کفش‌دوزک گول تارهای قشنگ عنکبوت را بخورد و دلش بخواهد که روی تارهای او تاب‌بازی کند. آن وقت است که ناگهان...
 داستان ساده و زیبایی حاضر همراه تصاویر قشنگ، چشم بچه‌ها را برای ورود به دنیای واقعی بازتر می‌کند.



نام کتاب: به کبوتر اجازه نده اتوبوس براندا! / نویسنده: مو ویلمز / برگردان: زهرا احمدی /
ناشر: کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان

«آهای، من می‌توانم اتوبوس را برانم؟ خواهش می‌کنم! قول می‌دهم مواظب باشم. تو را به خدا، فقط یک دور! آن وقت من بهترین دوستت می‌شوم.» گاهی اوقات در جواب درخواست‌های نابه‌جای دیگران فقط باید «نه» بگویید. تو اجازه می‌دهی کبوتر اتوبوس براندا؟

آموزش «نه» گفتن به همه‌ی کودکان، امری ضروری است. کودک ما باید بیاموزد تا در جواب خواسته‌های نامربوط و نامعقول با قطعیت پاسخ منفی دهد و از این کار شرمسار و خجل نباشد. با کتاب «به کبوتر اجازه نده اتوبوس براندا!» می‌توانید نه گفتن را تمرین کنید.



نام کتاب: غازی که نمی‌خواست غاز باشد / نویسنده: پتر هوراچک / برگردان: نورا حق‌پرست /
ناشر: کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان

«غاز کوچولو دوست دارد مانند خفاش از شاخه‌ها سر و ته آویزان شود، مانند توکا با صدای بلند آواز بخواند، مانند پنگوئن روی برف‌ها لیز بخورد، مانند شیر غرش کند و...! او غازی است که دوست دارد توانایی جانوران دیگر را داشته باشد. او رفتار جانوران مختلفی را تقلید می‌کند. اما وقتی تلاش می‌کند مانند شیر بغرد، شیر عصبانی می‌شود و او را دنبال می‌کند. غاز در حین فرار کردن...»

خواندن این داستان تصویری افزون بر اینکه مخاطب را تشویق می‌کند تا توانایی‌های خود را بشناسد او را با چند جانور و ویژگی‌های آن‌ها هم آشنا می‌کند.



نام کتاب: نقطه سیاه / نویسنده: داریوش جعفری / ناشر: پیشوک

«جویبار زیبا از میان دره، قلقل‌کنان می‌گذشت. پسرک که از آب می‌ترسید با حسرت به کودکانی که در حال آب بازی بودند، نگاه می‌کرد. تا اینکه روزی نقطه‌ی سیاهی گوشه جویبار دید؛ نقطه‌ای ژله‌ای و براق! نقطه‌ای که به آرامی تکان می‌خورد!...»

«نقطه‌ی سیاه» کتابی کودکانه، بسیار کوتاه و جذاب با تصویرسازی زیبا و شاد است. ماجرای سیر و سلوک یک کودک و گردش او در طبیعت است که به‌صورت ناخودآگاه منجر به ریختن ترس او از آب می‌شود. خواندن این کتاب برای کودکان بسیار خاطره‌انگیز است.



نام کتاب: مجموعه‌ی کی بود؟ کی بود؟ / شاعر: ناصر کشاورز / ناشر: به نشر

کودکان عاشق تکرارند. در این مجموعه می‌توانید با تکرار «کی بود؟ کی بود؟» همچنان آن‌ها را مشتاق نگه‌دارید. آن‌ها عاشق بازیگوشی‌اند. بچه‌ها دیوانه‌ی کشف چیزهای جدید و آشنایی با دنیای اطراف‌اند. این هشت جلد، هر کدام به یک موضوع می‌پردازد و راهی برای کشف آن باز می‌کند.

بچه‌ها طنز را دوست دارند. خمیرمایه‌ی این شعر طنز است. این طنز در زبان شعرها، ریتم و آهنگ و وزن آن‌ها، تصاویر درونی اشعار و حتی کتاب‌سازی آن‌ها هم هست.

«کی بود؟ کی بود؟/ آقای آناناس بود/ چه شیک و خوش‌لباس بود/ دیدم با تور اومده/ از راه دور اومده/ میوه‌ی مهمون و عزیز منه/ خارجی حرف می‌زنه/ می‌گه آناس ماناس دوست/ بخور منو نه با پوست!»



نام کتاب: صفر کله‌گنده / نویسنده: کامبیز کاکاوند / ناشر: شرکت شباویز

این داستان مصور و رنگی درباره‌ی صفر کله‌گنده‌ای است که در یک دفتر دیکته زندگی می‌کند و چون هیچ‌کس او را دوست ندارد غمگین است. روزی صفر کله‌گنده تصمیم می‌گیرد از دفتر دیکته خارج شود. او پس از آن وارد یک دفتر نقاشی می‌شود و با کشیدن چیزهای قشنگ، سرانجام با شادمانی به دفتر دیکته باز می‌گردد.



نام کتاب: فندقی و کار بزرگ / نویسنده: محمدرضا یوسفی / ناشر: کانون پرورش فکری
کودکان و نوجوانان

«فندقی پسر کوچولویی است. روزی پیش مادر بزرگش می‌رود و به او می‌گوید که می‌خواهد کار بزرگی انجام دهد و از مادر بزرگش راهنمایی می‌خواهد. مادر بزرگ به او می‌گوید که سعی کند همیشه کارهای خوب انجام دهد، چون هر کار خوبی که انجام دهد، بزرگ است. فندقی هم بچه‌اش را برمی‌دارد و راه می‌افتد. در آن روز، فندقی کارهای زیادی انجام می‌دهد.» اما به نظر شما آیا کار بزرگی هم انجام داده است؟



نام کتاب: برادر مزاحم من / نویسنده: بابک صابری / ناشر: فاطمی (طوطی)

«چرا من همیشه باید از پله‌ها بروم بالا و روی تخت بالایی بخوابم؟ حتی وقت‌هایی که برادرم خانه نیست! این مجازات چندسال دیر به دنیا آمدن است؟ توی اتاق ما برای دو نفر جا نیست! ولی کسی گوش نمی‌دهد.»

«همه چیز توی خانه‌ی ما مرتب است، فقط اینکه برادر مزاحم من، همیشه جایم را تنگ می‌کند! وقتی با پدر و مادرم روی مبل می‌نشینند، جای کمی برای نشستن من وجود دارد. یا وقت‌هایی که توی اتاق خودم هستم، او هم هست! اصلاً چرا باید تخت پایینی برای او باشد و تخت بالایی برای من؟ یا چرا باید جوراب‌های ورزشی‌اش همیشه لبه‌ی تخت باشد و راکت تنیس‌اش را روی قاب عکس من آویزان کند؟ مگر اتاق من چقدر جا دارد؟!»

پسر کوچولوی این داستان از دست برادرش خیلی عصبانی است تا روزی که او از خانه می‌رود.

برادر مزاحم من ماجرای دو برادر است؛ یکی کوچک‌تر و آن یکی بزرگ‌تر. رابطه‌ی این دو برادر مثل همه‌ی برادرهایی است که می‌شناسیم، پر از دردسر و دوستی.

برادر کوچک‌تر برایمان از برادر بزرگ‌تر می‌گوید. حرف‌هایش گلایه‌هایی آشناست. درباره‌ی اتاقی مشترک، کتاب‌های ممنوع و جوراب‌های بوگندو و چیزهای دیگر. عجب برادرهایی!



نام کتاب: روزی که مداد شمعی‌ها دست از کار کشیدند / نویسنده: درو دی‌والث / برگردان:
محبوبه نجف‌خانی / ناشر: زعفران

درو دی‌والث در داستان «روزی که مداد شمعی‌ها دست از کار کشیدند» داستان پسری به نام دانکن را روایت می‌کند که روزی در کلاس درس به سراغ جعبه‌ی مداد شمعی خود می‌رود تا نقاشی بکشد، اما به‌جای مداد شمعی با دسته‌ای نامه روبه‌رو می‌شود که روی آن‌ها نام او نوشته شده است. هرکدام از رنگ‌های مداد شمعی در نامه‌ای با دانکن صحبت می‌کنند و علت دست کشیدن از کار را به او توضیح می‌دهند.

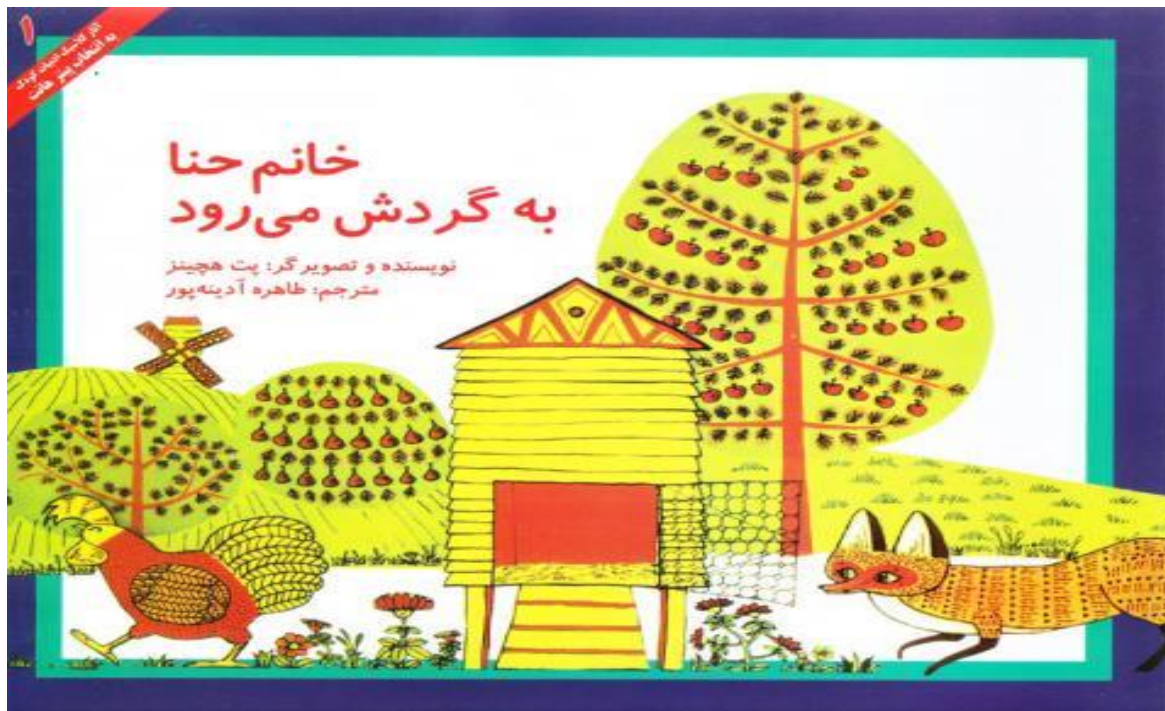
«یک روز توی کلاس، دانکن رفت تا مداد شمعی‌هایش را بردارد ولی با یک دسته نامه روبه‌رو شد که روی تمام آن‌ها اسم خودش نوشته شده بود...»



نام کتاب: هیچ وقت، هرگز / نویسنده: جو امپسن / برگردان: شبنم اسماعیل زاده شبستری /
ناشر: علمی فرهنگی

کتاب «هیچ وقت، هرگز» داستان دختر بچه‌ای است که دائم با خود می‌گوید چرا برایش اتفاق هیجان‌انگیزی نمی‌افتد، در حالی که در اطرافش چیزهای هیجان‌انگیزی وجود دارد.

دختر بچه‌ی توی کتاب «هیچ وقت، هرگز»، عروسک خرگوشی‌اش را برداشته و راه افتاده توی دشت. تازه دلش هم پُر پُر است. آخر هیچ وقت و هیچ وقت، هیچ اتفاق هیجان‌انگیزی برای او رخ نمی‌دهد. اصلاً وقتی آدم فکرش را می‌کند که دخترک داستان چه زندگی کسالت‌باری را از سر گذرانده، حسابی حوصله‌اش سر می‌رود! او همین‌طور که دارد توی دشت راه می‌رود و به این چیزها فکر می‌کند، از روی سر یک گوریل بزرگ بنفش رد می‌شود! بعد از روی سر یک شیر زرد که توی دشتی پر از گل‌های زرد خوابش برده است! و بعد هم... اما او هنوز فکر می‌کند که زندگی‌اش کسالت‌آور است و «هیچ وقت، هرگز» هیچ اتفاق هیجان‌انگیزی برایش رخ نمی‌دهد!...



نام کتاب: خانم حنا به گردش می رود / نویسنده: پت هچینز / برگردان: طاهره آدینه پور /

ناشر: علمی فرهنگی

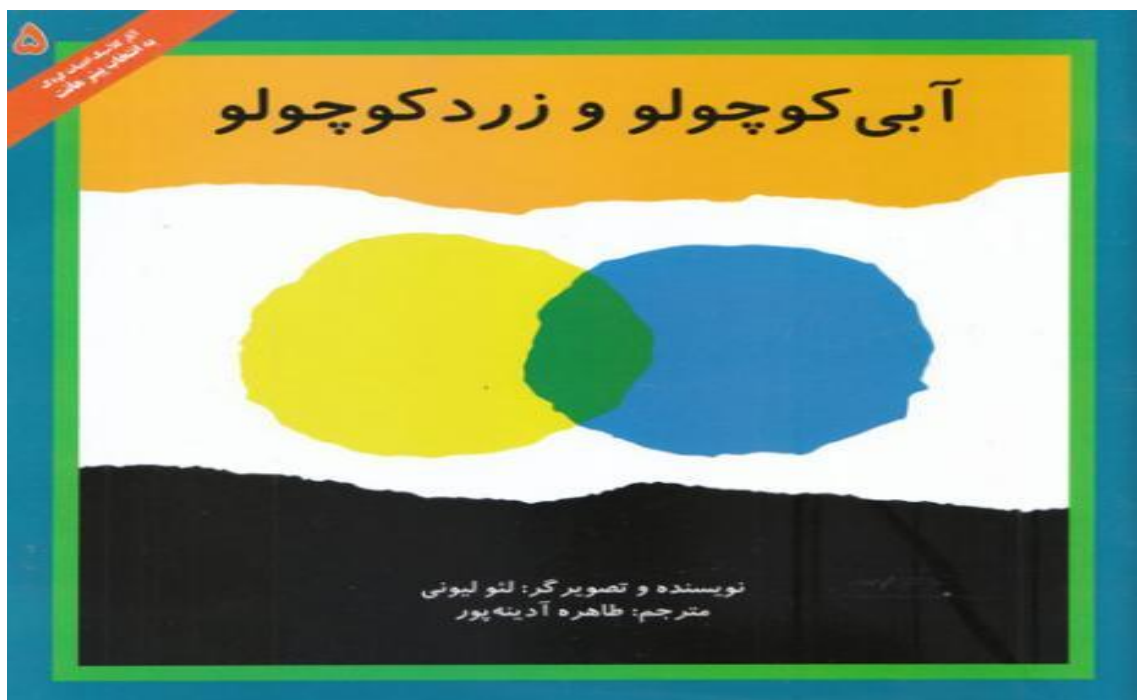
«خانم حنا روزی تصمیم می گیرد برای گردش از خانه خارج شود. او از حیاط، از روی خرمن علف، از جلوی آسیاب، از شکاف دیوار چوبی و از زیر کندوهای عسل می گذرد و به موقع برای شام به خانه باز می گردد.» اما تصاویر، داستانی دیگر دارند. علاوه بر خانم حنا، بیخیال و روباهی آشنا می شویم که به خاطر شکار خانم حنا، بلاهای زیادی بر سرش می آید. بلاها و اتفاقاتی که به داستان انرژی بسیار و روحیه ای طنزگونه می بخشد.



نام کتاب: کارت دعوت داری موش موشک؟ / نویسنده: نسرين نوش امینی / ناشر: علمی فرهنگی

«موش موشک، هر روز لباس تورتوری اش را می پوشید و خودش را در آینه تماشا می کرد. مامان تازه آن را برایش دوخته بود. موش موشک با خودش می گفت: ای کاش یک نفر من را به مهمانی بزرگ دعوت کند تا بتوانم لباسم را بپوشم!»

موش موشک کتاب «کارت دعوت داری موش موشک؟» هوس کرده به عروسی آدم هایی برود که توی خانه ای هستند که لانه ی او و مادرش آن جا قرار دارد. او یک لباس زیبا دارد که برای عروسی تنش می کند. وقتی موش موشک به عروسی می رود، فکر می کند همه از دیدن لباس و زیبایی او ذوق زده شده اند و از سر راهش کنار می روند اما می داند همه از او ترسیده اند و فرار می کنند. موش موشک، عروسی را به هم ریخته است! واژه ها از زبان موش موشک رخ داده ها را نشان می دهند و تصویرها رخ داده های واقعی درون عروسی را.



نام کتاب: آبی کوچولو و زرد کوچولو / نویسنده: لئو لیونی / برگردان: طاهره آدینه پور /
ناشر: علمی فرهنگی

«آبی کوچولو و زرد کوچولو با من دوست هستند. روزی آبی کوچولو در غیاب پدر و مادرش به دیدن زرد کوچولو می‌رود. اما زرد کوچولو در خانه نیست. آبی کوچولو همه جا را به دنبال او می‌گردد. آن‌ها با دیدن هم، از خوشحالی یکدیگر را در آغوش می‌گیرند و هر دو به یک رنگ در می‌آیند، سبز. حالا پدر و مادر آن‌ها را نمی‌شناسند!...»



نام کتاب: نقطه / نویسنده: پیترا اچ. رینولدز / برگردان: اکرم حسن / ناشر: علمی فرهنگی

کلاس هنر تمام شده، اما کاغذ نقاشی واشتی هنوز کاملاً سفید است و خودش مثل سریش به صندلی چسبیده است. واشتی با خود می گوید: «خیلی مسخره است، من هنوز نتوانسته‌ام چیزی بکشم.» معلم کنار او می آید و لبخندی می زند و از او می خواهد در برگه اش چیزی بکشد: یک خط، یک علامت یا حتی یک نقطه. واشتی با عصبانیت ماژیکی برمی دارد و ضربه‌ی محکمی بر کاغذ می زند: «بفرمایید!» معلم کاغذ را از روی میز برمی دارد و با دقت نگاه می کند. بعد آن را به واشتی می دهد و با مهربانی به او می گوید: «حالا امضاش کن.» هفته بعد، وقتی واشتی به کلاس هنر می رود از دیدن تابلویی که بالای میز معلمش به دیوار آویزان است تعجب می کند، چون همان نقطه کوچکی است که واشتی کشیده بود. نقطه او در یک قاب طلایی کنگره‌ای! واشتی با خود می گوید: «اینکه کاری ندارد، من نقطه‌های بهتر از این می توانم بکشم.» و این آغازی است برای او که خود را بیابد و قدم به دنیای ناشناخته نقاشی بگذارد.



نام کتاب: مراقبم باش! / نویسنده: لورنز پائولی / برگردان: نگین کتال / ناشر: میچکا

آقای اشنیپل توی تاب توری لم داده بود. همان طور که می بینید، این تاب درست وسط کتاب ما قرار دارد. آقای اشنیپل هم به خودش زحمت نمی دهد که جلوی ما دراز نکشد. حالا که این طور است، بیایید ما هم همین طوری نگاهش کنیم.

یوری می داند چه طوری باید از خودش مراقبت کند، ولی آقای اشنیپل نه! آقای اشنیپل فقط این را می داند که دنیا با یوری چقدر می تواند جای هیجان انگیزی باشد. بنابراین هر دو تصمیم می گیرند که ماجرای مراقبت کردن را به بعد موکول کنند!

قصه‌ی شهر رنگ آباد



نویسنده و تصویرگر: آری چانگ
مترجم: مریم عظیمی



نام کتاب: قصه‌ی شهر رنگ آباد / نویسنده: آری چانگ / برگردان: مریم عظیمی / ناشر: مهرا

«در شهر قصه‌ی ما، اول فقط و فقط سه تا رنگ بود:

قرمز و زرد و آبی! همه خوش و خرم در شهر رنگ آباد زندگی می‌کردند تا اینکه یک روز بعدازظهر، قرمزها گفتند ما از همه بهتریم. زردها و آبی‌ها هم ساز خودشان را زدند. بعد هم دیوارکشی و نرده‌کشی شروع شد: قرمزکده و زردکده و آبی‌کده!»

یعنی حالا قرار است چه اتفاقی در رنگ‌آباد بیفتد؟!...



نام کتاب: این سر دنیا آن سر دنیا / نویسنده: مجید راستی / ناشر: به نشر

دو تا درخت بزرگ توی حیاط بودند. یکی این طرف حیاط، یکی آن طرف حیاط. توی تنه‌ی درخت این طرف حیاط یک کرم درختی زندگی می‌کرد. کرم درختی هر وقت درخت آن طرف حیاط را نگاه می‌کرد، با خودش می‌گفت: «درخت من این سر دنیاست و آن یکی درخت، آن سر دنیا...»

فکر می‌کنید کرم درختی چه نقشه‌ای به ذهنش می‌رسد؟



نام کتاب: مداد بنفش / نویسنده: غزاله بیگدلو / ناشر: علمی فرهنگی

مداد قرمز در کتاب «مداد بنفش» مداد آبی را دوست دارد و از فاصله گذاشتن بین کلمه‌های سیاه دفتر مشق خسته شده است. او دلش می‌خواهد مثل مداد آبی، دریا و آسمان بکشد. اما مداد آبی به یک آسمان بی‌اُبر فکر می‌کند. مداد قرمز برای مداد آبی یک گل قرمز، کلاه قرمز، بادبان قرمز و یک قلب سرخ و چتر سرخ و صدها هدیه‌ی دیگر می‌کشد، اما مداد آبی متوجه او نیست. او هیچکدام از هدیه‌ها و مداد قرمز را نمی‌بیند. تا اینکه مداد قرمز تمام می‌شود و روی زمین می‌افتد و این‌بار مداد آبی صدای افتادن او را می‌شنود. مداد آبی همه‌ی هدیه‌ها را می‌بیند و به همه‌ی آن‌ها رنگ آبی می‌کشد، حالا همه‌ی آن‌ها بنفش شده‌اند و مداد قرمز و آبی اندازه‌ی هم.



نام کتاب: بادکنک به شرط چاقو / نویسنده: علی اصغر سیدآبادی / ناشر: افق

کتاب «بادبادک به شرط چاقو» مجموعه‌ای از ۱۸ شعر برای کودکان با تصویرهای رنگی و کودکانه است. شعر هفدهم این کتاب از دختری ۹ساله است.

«دیروز از پله‌ها

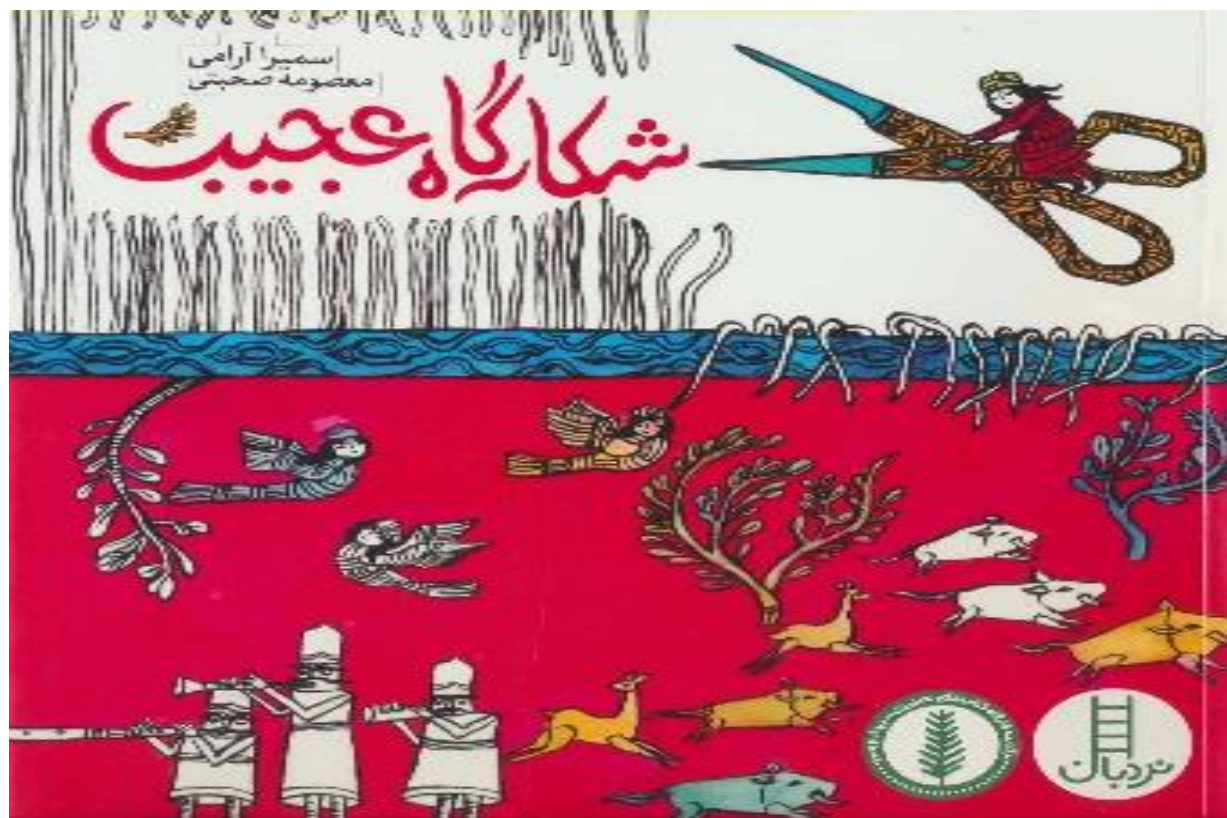
افتادم

دستم شکست

همه خیلی مهربانند

نگران امتحان‌هایم

هستند!»



نام کتاب: شکارگاه عجیب / نویسندگان: سمیرا آرامی و معصومه صحبتی / ناشر: نردبان

داستان این کتاب درباره‌ی پادشاهی است که شکار می‌کند. او زمانی که حیوانی را شکار می‌کند دستور می‌دهد صحنه‌ی شکارش را روی یک فرش ببافند. در این کتاب هم به فرش شکارگاه ایرانی و هم به شکار به‌عنوان یک موضوع محیط‌زیستی اشاره شده است.



نام کتاب: موش سر به هوا / نویسنده: فرهاد حسن زاده / ناشر: کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان

«موش سر به هوا» داستان هفت موش است که با هم سفر می‌کنند. شش‌تای آن‌ها مانند هم سر به زیرند، اما یکی سر به هواست. موش سر به هوا با اینکه فراموش کرده کوله‌ی غذاها را با خودش بیاورد و خجالت می‌کشد اما با شنیدن سرزنش‌های موش‌های دیگر، سرش را پایین نمی‌اندازد. موش‌ها سفر را ادامه می‌دهند و جلو می‌روند تا به درخت گردو می‌رسند. زیر درخت، شش گردو هست. همه از آن‌ها می‌خورند به جز سر به هوا. بعد به شش تکه پنیر می‌رسند اما باز هم همه غذا می‌خورند، به جز سر به هوا. سر به هوا گرسنه است اما حرفی نمی‌زند.

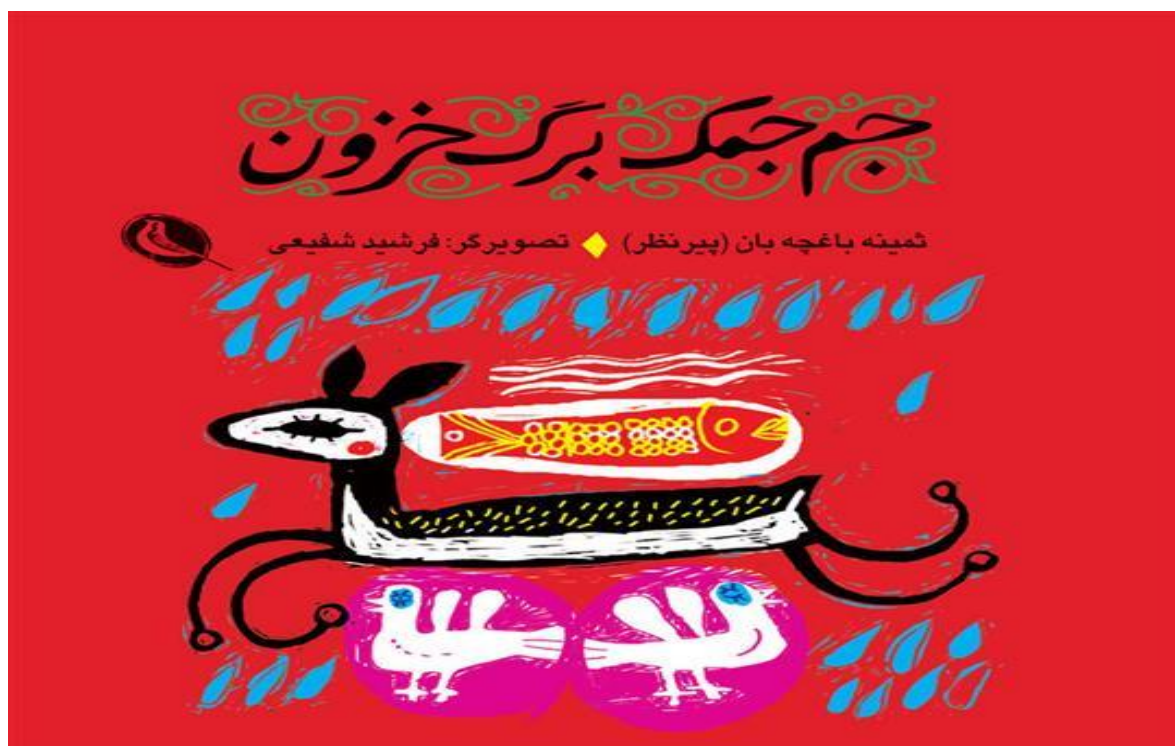
یعنی امکانش هست این سر به هوایی در جایی به کار بیاید و مفید باشد؟



نام کتاب: یخی که عاشق خورشید شد / نویسنده: رضا موزونی / ناشر: کانون پرورش فکری
کودکان و نوجوانان

«زمستان تمام شده و بهار آمده بود. تکه‌ی یخ، کنار سنگ بزرگ جای خوبی برای خواب داشت. از میان شاخه‌های درخت، نوری را دید. با خوشحالی به خورشید نگاه کرد و با صدای بلند گفت: «سلام خورشید... من تا الآن دوستی نداشته‌ام. با من دوست می‌شوی؟» خورشید گفت: «سلام. اما...» یخ با نگرانی گفت: «اما چی؟» خورشید گفت: «تو نباید به من نگاه کنی. باور کن من دوست خوبی برای تو نیستم. اگر من باشم، تو نیستی! می‌میری، می‌فهمی؟» یخ گفت: «چه فایده که زندگی کنی و کسی را دوست نداشته باشی! چه فایده که کسی را دوست داشته باشی ولی نگاهش نکنی!!!» روزها یخ به آفتاب نگاه کرد و کوچک و کوچک‌تر شد. یک روز خورشید بیدار شد و تکه یخ را ندید.

از جای یخ، جوی کوچکی جاری شده بود. چند روز بعد از همان جا گلی زیبا به شکل خورشید رویید. خورشید هر جا که می‌رفت گل هم با او می‌چرخید و به او نگاه می‌کرد. گل آفتابگردان هنوز عاشق خورشید است...»



نام کتاب: جم جمک برگ خزون / نویسنده: ثمینه باغچه بان / ناشر: نظر

«جم جمک برگ خزون / مادرم زینت خاتون / گیس داره قدِ کمون / از کمون بلندتره / از شبق مشکی تره / گیس اون شونه می خواد / شونه ی فیروزه می خواد / حمام سیروزه می خواد / ها جستم و واجستم / تو حوض نقره جستم / نقره نمکدونم شد / هاجری به قربونم شد!»

«جم جمک برگ خزون» کتابی است که در آن برخی از مشهورترین متلهای عامیانه ی ایرانی، یک جا جمع آوری شده اند. متلهایی که در کتاب «جم جمک برگ خزون» آمده اند، اغلب سینه به سینه میان نسل های مختلف در گردش اند و هریک از ما ممکن است همه یا تعدادی از آنها را شنیده باشیم. اما برای کودکانی که در عصر حاضر به دنیا آمده اند، «جم جمک برگ خزون» هدیه ای مناسب برای تهییج ذوق و سلیقه و آشنا ساختن آنها با ادبیات عامیانه ی این سرزمین به حساب می آید.



نام کتاب: تبر / نویسنده: شکوفه تقی / ناشر: کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان

«تبر به جنگل حمله می‌کند. درخت‌ها ترسیده‌اند. گل شیپوری با صدای بلند دمیده و به همه هشدار داده است، اما حالا دیگر دیر شده است. تبر به جنگل رسیده است و می‌خواهد تمام درخت‌ها را نابود کند. یکی از درخت‌ها تصمیم می‌گیرد جلوی تبر ایستادگی کند، اما موفق نمی‌شود. ضربه‌های او کار خودش را می‌کند و درخت، ناراحت و تنها به زمین می‌افتد. تبر خوشحال از پیروزی که به دست آورده بود، به سوی جنگل بعدی راه افتاد!

گل شیپوری با صدای بلند دمید و آماده‌باش اعلام کرد. این‌بار، درختان تصمیم دیگری گرفتند. آن‌ها نباید به تبر اجازه می‌دادند که موفق شود و به هدفش برسد. آن‌ها می‌خواستند جلوی تبر ایستادگی کنند و تنها یک راه داشتند...»



نام کتاب: مهمان‌های ناخوانده / نویسنده: فریده فرجام / ناشر: کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان

خاله پیرزن در یک شب بارانی و سرد به حیوانات مختلفی که زیر باران مانده‌اند، پناه می‌دهد. گرمشان می‌کند و از آن‌ها حسابی پذیرایی می‌کند. وقتی روز بعد می‌رسد خاله پیرزن از یک‌یک حیوان‌ها می‌خواهد که به خانه و محل زندگی خودشان برگردند. اما حیوانات که دوست ندارند از خاله پیرزن جدا شوند، هر کدام پیشنهاد می‌دهند که در کاری به او کمک کنند و همان‌جا پیش خاله پیرزن بمانند. در نهایت همه‌ی حیوانات و خاله پیرزن زندگی خوب و خوشی را آغاز می‌کنند.

«باران تند شد. صدای رعد و برق، کاسه کوزه‌های روی تاقچه را می‌لرزاند. پیرزن سردش شد، فکر کرد رختخوابش را بیندازد و برود زیر لحاف گرم شود که صدای در بلند شد: تق تق تق»

پیرزن به خودش گفت: خدایا! کیه این وقت شب در می‌زنه؟

چادرش را سر کرد، دوید توی حیاط، پشت در پرسید: کیه داره در می‌زنه؟

— منم، خاله گنجیشکه. دارم زیر بارون خیس می‌شم، در رو وا کن. پیرزن در را باز کرد و گفت: بیا تو...»